

چرا شیمون پرز، عنان از کف داده است و مردم ایران را تهدید می کند؟

محمد علی اصفهانی

www.ghoghnoos.org

روزنامه ی اسرائیلی ژروزالم پست، در نشر فرانسوی دوازدهم آوریل خود، به تهدید ایران به درهم کوبیده شدن پرداخته است. کشور و ملت ایران، در پوشش نام دولت ایران. آن هم از زبان رییس جمهوری برنده ی جایزه ی صلح نوبل دولت نژاد پرست بنیادگرای نسل کش کشورش. دقت در کلمات و جمله بندی های به کار برده شده توسط بانی و مبتکر و فرمانده عالی عملیات «خوشه های خشم» (۱) پرسش هایی را در مورد این تهدید، و در مورد طرح های احتمالاً در دست انجام اسرائیل، مطرح می کند.

نخست، ترجمه ی متن گزارش ژروزالم پست، با عنوان «حمله ی اسرائیل علیه ایران؟»:

رییس جمهوری، شیمون پرز، برخلاف شیوه ی همیشگی خود، در روز یکشنبه ۱۲ آوریل، سخنانی تهاجمی علیه ایران بر زبان راند، او تهدید کرد که در صورت بی ثمر ماندن سیاست گشایش اوپاما، اسرائیل به جمهوری اسلامی ایران حمله خواهد کرد. پرز که با رادیوی Kol Hai سخن می گفت، همچنین اظهار داشت که دستگیری یک «هسته ی تروریستی حزب الله» [لبنان - م] در مصر، ضربه یی بر قدرت رییس جمهوری ایران، محمود احمدی نژاد بود. [احمدی نژاد] علیه ما نیرو جمع آوری می کند؛ اما علیه او هم نیرو هایی وجود دارند. پرز، افزود:

ما باید تمام این نیرو های مخالف را با هم متحد کنیم: سنی ها، اروپایی ها، و نیز همه ی کسانی را که از سلاح اتمی و تروریزم می ترسند.

رییس جمهوری، در ادامه ی سخنانش ابراز امیدواری کرد که دیالوگ اوپاما با احمدی نژاد، مورد توجه قرار گیرد. اما اخطار کرد که اگر این دیالوگ، برخورد رییس جمهوری ایران را ملایم نکند «ما حمله می کنیم».

او بدون آن که وارد جزئیات شود و چگونگی گزینه ی نظامی برای متوقف کردن برنامه ی اتمی ایران را توضیح دهد تصریح کرد که اسرائیل نمی تواند بدون آمریکا به ایران حمله کند. پایان گزارش ژروزالم پست.

و حالا چند پرسش برای تأمل:

۱ - چرا شیمون پرز، به جای کلمه ی «ایران» (آنگونه که معمول است) و یا دستکم به جای کلمه ی

«جمهوری اسلامی ایران»، مرتباً بر نام محمود احمدی نژاد تکیه می کند؟
به خاطر بدنامی مضاعف احمدی نژاد؟ یا به خاطر تعریف کردن سیاست کلی حاکمیت ایران در همه حال
با سیاست احمدی نژاد؟

۲ - آیا پرز، نمی خواهد حسابگرانه، و به عمد، فعل و انفعالاتی که بعد از «انتخابات» ریاست «جمهوری»
در کمتر از دو ماه دیگر در ایران اتفاق خواهد افتاد را نادیده بگیرد؟
او تقریباً مطمئن است که شانس احمدی نژاد برای انتخاب دوباره، روز به روز کمتر می شود، و «رییس
جمهوری» بعدی، فاعداً در سیاست خارجی از خط مشی موجود که ظاهراً احمدی نژاد نمایندگی می
کندش فاصله هابی خواهد گرفت.

قرائن متعددی که باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرند، نشان دهنده ی ناچاری خامنه ای - «تعیین
کننده» ی رسمی و «قانون اساسی» ی سیاست خارجی حکومت ایران - به اتخاذ یک سیاست
خارجی جدید کجدار و مریز به جای سیاست «سیخکی» احمدی نژادی است. حتی اگر «رییس
جمهوری» آینده ی ایران از به قول خودشان «اصلاح طلبان» نباشد. (و البته باید این را در نظر داشته
باشیم که خامنه ای، خمینی نیست، و خودش را تنها با میزان کردن خود با تعادل قوای نیروهای موجود
در الیگارشی حاکم بر ایران است که می تواند سرپا نگاه دارد.)

۳ - چرا پرز (باز هم حسابگرانه، و به عمد) سیاست موسوم به «سیاست گفتگو» ی اواما را سیاست
گفتگو با احمدی نژاد، معرفی می کند؟ در حالی که این سیاست (هرچه باشد) کلان تر و عام تر از
گفتگو با موجودی به نام احمدی نژاد است، و بیشتر، «رییس جمهوری» آینده ی ایران و دولت او را مد
نظر دارد.

۴ - آیا پرز، نمی خواهد مدت زمان مذاکره، و به نتیجه رسیدن آن را، به کمتر از دو ماه باقی مانده تا
انتخابات، تقلیل دهد و برای اواما مهلت تعیین کند؟
می دانیم که قبلاً هم در چند نوبت، دولت اسرائیل از ضرورت محدود کردن «مهلت» اواما به ایران،
سخن به میان آورده است؛ و به خدمت درآمدگان ایرانی پیاده ی او نیز پیوسته در ته شیپور خطر آنی و
فوری پی که جهان را از ناحیه ی رقیبان سواره تهدید می کند می دمند تا بلکه «تغاری بشکند ماستی
بریزد» و بقیه ی قضایا.

این ها، حتی شرایط کنونی جهان را با شرایط دوران رشد نازیسم، و ساخت و بافت جامعه و نظام
طبقات در ایران را با ساخت و بافت جامعه و نظام طبقات در آلمان آن دوران (و جهان پیرامونش) یکی
معرفی می کنند، و عملاً نتیجه می گیرند که اگر «قدرت های دموکراتیک جهان» کشور ایران را همین
امروز با خاک یکسان نکنند (تغار را نشکنند) فردا دیر خواهد بود!

۵ - آیا اسرائیل، رؤیای فوق العاده ابلهانه ی حمله به ایران تا قبل از انتخابات را در مخیله ی خود نمی پروراند؟ و یا شاید هم در صورت پیروزی یک کاندیدای موسوم به «اصلاح طلب»، حمله بی غافلگیر کننده به میهن ما، به منظور همگان را در برابر عمل انجام شده قرار دادن؟ همچنان که فقط چند هفته بعد از آن که دولت حماس اعلام کرد که علاوه بر یک «هدنه» (معادل «صلح») با اسرائیل، حاضر است که اسرائیل را در مرز های ۱۹۶۷ بپذیرد؛ و این پیشنهاد را هم به اسرائیل ارائه داده است، اما اسرائیل پیشنهاد او را رد کرده است (۲)، و در جریان دست به دست شدن قدرت میان دستگاه بوش و دستگاه اوباما، به غزه حمله کرد. با تی شرت هایی برتن تعدادی از سربازانش با این مضمون که با کشتن زنان باردار فلسطینی، با یک تیر دو دشمن را نابود کنید...

۶ - در صورتی که چنین باشد، اسرائیل برای زدن جرّقه ی جنگ، روی چه حساب باز کرده است؟ عوامل و جاسوسان رسمی خود در داخل حکومت ایران و به خصوص «نهاد های انقلابی»؟ و لابد هرکدامشان از آن دیگری ضد صهیونیسم تر و ضد «استکبار جهانی» تر؟ یا کسانی که منافع خود را، و حتی بود و نبود خود را، در زدن جرّقه ی جنگ می بینند؟ در پوزیسیون و در اپوزیسیون. (۲)

۷ - پرز، از ضرورت متحد کردن «سنّی» ها (منظورش کشور های عربی است) با اسرائیل سخن می گوید؛ و در همان حال از دستگیری «یک هسته ی تروریستی» حزب الله لبنان در مصر ابراز شادمانی می کند. مصر با دولت رسوا و بدنام، و شکنجه گاه های مخوفش. دولتی که در برابر جنبش های توده پی و کارگری، از جمله جنبش سکولار و مترقی «کفایه»، هر روز به سرکوب هرچه بیشتر از روز پیش مردم، نیازمند است. و دولتی که درخفه کردن یک و نیم میلیون مردم گرسنه و بی دارو و درمان و حتی آب آشامیدنی، و تلنبار شده بر روی یکدیگر در باریکه پی، یا به زبان بهتر، در «گتو» پی، به طول ده کیلومتر و عرض سی و پنج کیلومتر، با بستن گذرگاه رفح، و اعمال انواع تضییقات دیگر در حق آن ها، بهترین دوست و متحد اسرائیل در منطقه است.

ادّعا ی جدید و مبتذل روزنامه ی «واشنگتن تایمز» (ربطی به واشنگتن پست یا نیویورک تایمز ندارد) یکی از نشریات کارگزار هار ترین و درنده خو ترین جناح های اسرائیلی - آمریکایی جنگ طلب، و یکی از کارفرمایان بخشی از ایرانیان خدمتگزار، تا چه حد می تواند با این سخنان پرز ارتباط داشته باشد؟ این روزنامه ی رسوا و بی اعتبار به نزد آمریکاییان، ادعا کرده است که حزب الله لبنان سلاح های بیولوژیک از دولت ایران دریافت کرده است، و این سلاح ها را از طریق کشور های انقلابی آمریکای لاتین به آمریکای شمالی منتقل ساخته است تا در آنجا دست به عملیات علیه مردم آمریکا بزند! (روزنامه نگاران خرمرد رند، روی دست سربازان اسرائیلی بلند شده اند و می خواهند با یک تیر، به جای دو نشان، چند تا نشان بزنند!)

۸ - شیمون پرز، شتابزده به نظر می آید. آیا از اعلام خبر حضور فعال آمریکا در نشست های پنج به علاوه

ی یک، و از سخنان مقامات برجسته ی آمریکایی همچون ژنرال پترائوس که تصریح می کنند که ایران تا امکان دستیابی به سلاح اتمی راهی طولانی در پیش دارد، نگران نشده است؟ یا از سخن بایدن، که خود از حامیان تراز اول اسرائیل است، و (واقعاً، یا از سر تظاهر و طبق نقشه بی پیچیده) به اسرائیل در مورد حمله به ایران اخطار کرده است؟ یا از خبرهای پشت پرده یی که در همین یکی دو روز اخیر به بیرون هم درز کرده اند و نیویورک تایمز نیز بخشی از آن ها را منتشر ساخته است؟ از جمله این که دولت باراک اوباما و دولت های اروپا در کار آماده کردن پیشنهاد هایی هستند که طبق آن ایران بتواند - حداقل در مراحل مقدماتی مذاکرات در مورد برنامه ی هسته یی خود - به غنی سازی اورانیوم ادامه دهد.

۹ - طبعاً، همچون همیشه، کوچکترین امیدی به حاکمیت ایران نباید بست، و به خصوص در این ایام باقی مانده تا انتخابات، انتظار درایتی از آن نباید داشت. چرا که به قول م.امید: «یک جوانه ی ارجمند از هیچ جاشان رُست نتواند». اما چه امیدهایی به خود می توان بست و چه انتظار هایی از خود می توان داشت؟ و چگونه می توان این امید ها را عینیت بخشید و این انتظار ها را برآورده ساخت؟

۲۶ فروردین ۱۳۸۸

۱ - در هزدهم آوریل هزار و نهصد و نود و شش، شیمون پرز - برنده ی جایزه ی صلح نوبل - که در آن زمان، پس از قتل اسحاق رابین، به طور موقت، سمت نخست وزیری اسرائیل را بر عهده داشت، به منظور جلب آرای بیشتر در انتخابات پیش رو، بهانه یی تراشید، و عملیات بسیار قساوت آمیزی را با نام دزدیده شده ی «خوشه های خشم»، برای کشتناری همه جانبه به راه انداخت.

اهالی «قانا» در زمره ی قربانیان بی شمار این عملیات بودند. عملیاتی که ده سال بعد، در سال ۲۰۰۶، در جریان تجاوز سی و سه روزه ی اسرائیل به لبنان، «قانا - ۱» نام گرفت. چرا که در آن سال، باز قتل عام مردم قانا، دوباره به همان صورت و با همان شقاوت و شناخت، تکرار شد. و این بار به فرماندهی قهرمان نبرد های «سندیکایی و کارگری» اسرائیل، که در پی پیروزی «مبارزات زحمتکشانش» این کشور، پست وزارت دفاع را به عنیمت برده بود.

یک قلم از قربانیان «قانا - ۱» را شهروندان معصوم و بی پناه عادی یی که اکثرشان زنان و کودکان بودند تشکیل می دادند که با خوشبآوری و از سر استیصال، به مقر محلی سازمان ملل متحد پناه برده بودند. بی هیچ سلاحی در دست، و بی هیچ عزم مقابله یی در سر.

آقای شیمون پرز، در همانجا، ۱۰۶ نفر شان را قصابی کرد؛ و مابقی شان را هم تگه پاره.

جنایت، آنقدر نفرت انگیز بود که سازمان ملل متحد، ناچار شد تا تصمیم بگیرد که آن را محکوم کند. اما مطابق معمول، آمریکا حق وتوی خود را به کار برد...

چهره ی قانا (ترجمه ی منظومه ی نزار قبانی، همراه با مقدمه و توضیحات، به همین قلم):

۲. در نوامبری که گذشت، روزنامه ی بزرگ اسرائیلی ها آرتص، در گزارشی به قلم خانم «امیره هس» روزنامه نگار صلح طلب و پرآوازه ی یهودی اسرائیل، گزارش داد:

«اسماعیل هنیه در ملاقات خود با ۱۱ نماینده ی پارلمان اروپا که به قصد اعتراض به محاصره ی غزه، به فلسطین رفته بودند اطلاع داده است که دولت حماس، علاوه بر یک هدنه (معادل صلح) با اسرائیل، حاضر است که اسرائیل را در مرز های ۱۹۶۷ بپذیرد؛ و این پیشنهاد را هم به اسرائیل ارائه کرده است، اما اسرائیل پیشنهاد او را نپذیرفته است. اسماعیل هنیه، به درخواست یکی از نمایندگان، بار دیگر پیشنهاد خود را تکرار کرد.»

و چند هفته نگذشت که تهاجم اسرائیل به نوار غزه آغاز شد. دومین تهاجم همه جانبه در کمتر از یک سال. چرا که در ماه مارس همان سال ۲۰۰۸ هم دولت اسرائیل، یک تا دو روز پس از تأکید رسمی و صریح معاون وزارت دفاع بر این که فلسطینی ها «باید خود را برای یک هولوکاست آماده کنند»، به جان اسیران اردوگاه مرگ خود، یعنی مردم غزه افتاد و قتل عامشان کرد. و رفت تا دوباره بازگردد. مثل همین بار اخیر، که اسرائیل وعده داده است که بار آخر نخواهد بود...

در تمام مدت آتش بس شش ماهه ی قبل از این تهاجم، به تصریح ناظران، از جمله ناظران یهودی و اسرائیلی چون میشل وارشاوسکی، و یا سازمان وحدت یهودی فرانسه بر ای صلح، و نیز جان پیلجر و دیگر ناظران معتبر و فوق معتبر جهانی، حماس با دقت و وسواسی بسیار، آتش بس را رعایت کرد، در حالی که اسرائیل آن را بار ها در همین مدت در هم شکست.

استریپ تیز مکتب «انسان دوستان» در تهاجم اسرائیل به غزه - به همین قلم:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar08/gaza-ensan.html>

«این قتل عام، پیشاپیش، در روزنامه های اسرائیل، طی روز های قبل، هم، اعلام شده بود، هم، مورد بررسی قرار گرفته بود، و هم، در باره اش تفسیرات مختلف نوشته می شد. بعد از به پایان خود رسیدن آتش بسی که حماس، آن را رعایت می کرد، اما اسرائیل آن را بی وقفه و مدام، زیر پا می گذاشت.»

از اطلاعیه ی سازمان وحدت یهودی فرانسه برای صلح - شنبه ۲۷ دسامبر ۲۰۰۸

<http://www.ujfp.org/modules/news/article.php?storyid=447>

«در پنجم نوامبر گذشته، هنگامی که هنوز تقریباً یک ماه و نیم به پایان آتش بس باقی مانده بود، نیرو های مخصوص اسرائیل، به غزه حمله کردند و ۶ فلسطینی را کشتند. و این، یعنی: اسرائیل، یک بار دیگر، ماشه ی آنچه را برای آماده سازی تبلیغاتی حمله به غزه، به آن نیازمند بود چکانید. چرا که آتش بسی به پیشنهاد و پیشگامی دولت حماس برقرار شده بود و حماس آن را رعایت می کرد، و حتی فلسطینیانی را که قصد تجاوز از آن را داشتند زندانی کرده بود. و اسرائیل می خواست اینگونه با قتل ۶ فلسطینی در غزه، آن را درهم فرو بریزد و باعث شود که راکت هایی ابتدایی و دستساز، به سمت

محلای پرتاب شوند که قبل از آن که اسرائیل، آن را از اعراب، پاکسازی نژادی کند، جزیی از فلسطین بود.

«در ۲۲ دسامبر - که تازه فقط سه روز از اتمام دوره ی شش ماهه ی آتش بس، گذشته بود - حماس، باز هم دوباره، پیشنهاد تمدید آتش بس داد. اما اسرائیل نیرنگ باز، نپذیرفت. چرا که هدفی به جز این نداشت که به غزه حمله کند. و مطابق نوشته ی روزنامه ی اسرائیلی هاآرتص، از شش ماه پیش، برای این حمله، برنامه ریزی کرده بود.

«در پس این بازی هرزه و پست، چیز دیگری نهفته است. چیزی به نام «طرح داگان» که نام خود را از ژنرال اسرائیلی، «مایر داگان» گرفته است... بر پا شدن یک دولت دست نشانده در رام الله به مسئولیت محمود عباس نیز دستبخت همین داگان بوده است... در این طرح، پیش بینی و زمینه سازی شده است که سرانجام، وقتی که این شرارت اهریمنی در غزه به نتیجه ی مطلوب رسید، و مردمان غزه، بیشتر از پیش، محنت زده و درهم کوبیده شدند، آنچه شارون آن را راه حل، بر مبنای الگوی ۱۹۴۸ نامیده است، به مرحله ی اجرا گذاشته شود. یعنی نابود کردن همه ی قدرت ها ی فلسطینی، و همه ی رهبران فلسطینی. و در پی آن: اخراج وسیع فلسطینیان به سمت اردوگاه های هرچه کوچکتر و کوچکتر. و نهایتاً شاید به اردن.».

جان پیلجر - هولوکاستی که انکار می شود؛ و سکوت آنان که حقیقت را می دانند - به ترجمه ی همین قلم:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar08/pilger-sokoot.html>

۲ - درک واقعیت ماجرای «حادثه» ی مرموزو پر از تناقض گویی های هر دو طرف قضیه، که درست در آستانه ی سفر بوش به خاورمیانه، در تنگه ی هرمرز اتفاق افتاد نیاز به زمان دارد. چند تن از تحلیلگران سیاسی معروف جهان، از جمله Stephen Lendman در شیکاگو، که از همکاران و همراهان پروفیسور میشل شاسودووسکی مدیر مرکز معرف Global Research است، و Alain Dreneau روزنامه نگار فرانسوی، شباهت های خطرناکی را میان این حادثه و آنچه به عنوان «حوادث خلیج تانکین» معروف شده است و در سال ۱۹۶۴ عامل تصعید کیفی جنگ آمریکا در ویتنام شد می بیند و نسبت به آن هشدار می دهند.

«این حادثه، به صورتی ناگزیر و غیر قابل اجتناب، انسان را به یاد حادثه هایی دیگر می اندازد. نه هر حادثه هایی. حادثه هایی که تاریخ از آن ها با نام حوادث خلیج تانکین [خلیجی در جنوب آسیا، در شمال ویتنام - م] یاد می کند:

«در ماه اوت ۱۹۶۴ توطئه یی و دسیسه یی توانست زمینه ی دخالت وسیع آمریکا در جنگ ویتنام را فراهم آورد: دو ناوشکن آمریکایی اعلام می کنند که در خلیج تانکین مورد حمله ی اذرافکن های ویتنام شمالی قرار گرفته اند.

«بلافاصله، تلویزیون ها و مطبوعات آمریکایی از این حرف، یک موضوع ملی ساختند. آن ها فریاد برآوردند که آمریکا مورد تحقیر قرار گرفته است. و خواستار آن شدند که آمریکا این تحقیر شدگی را پاسخ دهد.

«جانسون، رئیس جمهوری وقت آمریکا، از این موضوع دستاویزی فراهم آورد برای بمباران ویتنام شمالی. او از کنگره خواست که قطعنامه پی را تصویب کند که به او اجازه دهد تا ارتش آمریکا را در جنگ ویتنام کاملاً درگیر و متعهد کند.

«و جنگ آمریکا در ویتنام، اینچنین بود که آغاز شد؛ و سرانجام بعد از مدتی دراز، با شکست آمریکا در سال ۱۹۷۵ به پایان رسید.».

آلن درنو - از خلیج تانکن در ۱۹۶۴ تا خلیج فارس در ۲۰۰۸ - همان استراتژی دروغ و چالش جنگ طلبانه؟ به ترجمه ی همین قلم:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar06/iran-tonkin.html>

و مقاله ی مختصر و مفید میشل کُلن با عنوان «ده دروغ، برای برافروختن ده جنگ» به ترجمه ی همین قلم نیز:

<http://www.ghoghnoos.org/khabar/khabar07/m-collon-media.html>